

هر که نمیزد آنکه دلش زنده باشد
بگرفت بچو لاله دلم در هوا می سوزد
چندان بود که شمشیر و ناز سببی قد آن
ای مایه اگر بگلشن اجابت بگذری
کو نام ما میار بجهاد چه سبیری
در پیامی انظر فلک و کشتی ببال

حافظ زبیده دانه نمکی می فشاند
بمنه که مرغ وصل شود عهد و اقم ما

ساقیا بر نیز زرده جای را	خاک بر سر کن نم ایام را
ساقی بر کف نه ناز سر	بر کشتن من لعل ازین قام
که چه بدنامی است نزد فلان	نامی خواندیم ننگ و نام را
باده در ده چند ازین باگو	خاک بر بنفشه ناز قام را
دود آه شمشیر نه نالان من	سوزش این آرد کافور نام
مهر را اول شمشیر ایام	کس نمی بینم نماند نام
ننگ و دیگوسر و ناز سبیری	هر که دید آن فرود سبیری نام

صبر کن حافظ همیشه تر روز و شب

عاقبت روزی بجای کام را

سر بیت از حقوق محبت برای
آدم من از پشت برون کشته ایم
سر کشته کرده ایم بر طوفان چو فوج
آنکشتن سیمان نه بدیود اده ایم
در اجاست یوسف مصری بفرچانه
اره بتارک ز کربا فرو کشیم
کاهی در آنکشم با نشن خلیل را
کوزهر را یغیب کجای من بشیم
نم زود از قدرت ما محاکم است
فرعون را نداده ام ای دوداره
ما پرویم و سخن و ما یکشیم دوست

حافظ همیشه ناک کت در نمای دوست

ما شکر که خرد عمارت کند در دهای ما

کشته